

چارتخت و انیس العاشقین و مؤلف جهانگرد آن

دوره سلطنت تیموریان هرات، بعد از شاهرخ تا حدود ۹۰۰ ق زمان پر برکتی است که علم و هنر و ادب در آن پرورش دیده و شاهکار هایی به ظهور رسیده است.

پهنای مطالعات و پژوهش های مردم این سلطنت خراسانی از مصر تا چین و هندوستان وسعت داشته و هرات مرکز تشعشع هنر و ادب و فرهنگ این سرزمین پهناور بود.

در معرفی رجال و آثار ادبی و هنری این سلطنت که مدت یک قرن بین ۸۰۰ - ۹۰۰ ق دوام کرد کتاب های سودمند از آن وقت تاکنون نوشته شده، که برای پژوهشگران معلومات کافی فراهم می سازد، و درینجا ما دو کتاب کوچک تالیف یک شخصیت عجیب خراسانی را که بدربار هرات محشور بود مورد پژوهش قرار میدهم، تا شناخته شود.

باورد (ابیورد) شهری بود که در مرز شمالی خراسان بر کنار جنوبی بادیه غز، بین نسا و مرو افتاده و بقول حدود العالم: اندر میان کوه و بیابان جایی بسیار باکشت و برز و هوایی درست بود. (۱) باین شهر در تاریخ دوره اسلامی مشاهیر بسیار منسوب بوده اند، که از آن جمله یکی از رجال دربار هرات، امیر سید حسین ابیوردی بن کمال

الدين متخلص به فيضي است. امير على شير نوایی درباره او مینویسد:
"سید حسین باوردی از برای تحصیل بهرات آمد و پس از آن به
اتفاق میرزا کیچیک بسفر مکه رفت و عراق و فارس و روم را نیز
گردش کرد. (۲)

این شخص همانست که خواند میر در حدود ۹۰۹ ق در حوادث
صفحات قندوز و بلخ و شبرغان و جوزجان و یورش های شیبانی خان
و حرکات دفاعی میرزا بدیع الزمان ازو بنام سید حسین ابیوردی (که
در سلک صدور منتظم بود) نام برده و آن شاهزاده اورا بحیث ایلچی
به پایه سریر اعلی (هرات) فرستاده بود. (۳)

قاضی احمد غفاری ازین صدر دربار هرات، داستانی مضحک نقل
کند وی گوید:

"پسر کمال الدین میر حسین ابیوردی را در زمان سلطان حسین
میرزا برسالت عراق* سرفراز نمودند.

میرزا علی شیر تحفه یی چند از نفایس، خصوصاً کلیات جامی را
جهت قاضی عیسی صدر مقرر داشت. عبدالکریم کتابدار، کتاب
فتوحات را بنا بر مشابتهتی که در حجم و جلد با کلیات جامی داشت
به میر تسلیم نمود. وی بی آنکه ببیند، آنرا دربار بست، چون به حضور
قاضی صدر رسید او پرسید: در سفر مشقتی ندیده باشند؟ ابیوردی که
کتاب اهدایی را (بدون ملاحظه و مطالعه) در دست داشت گفت:
"در تمام سفر، این دیوان مولانا جامی را میخواندم، بنا برین رنجی
حس نکردم." صدر باکمال اشتیاق ازو کتاب مذکور را گرفت، ولی
چون کثود کتاب فتوحات بود!!! (۴) این امیر باوردی که در
میدانهای پیکار سهمی داشت، در عصر داخل مملکت خراسان پیام

* رسالت. ایلچی گری و منصب سفارت کنونیست. در عصر تیموریان هرات.
سلطن خراسان تا حدود دامغان بود و ماورای آن عراق و پارس شمرده می شد

ها و آگاهی ها را بدربار هرات می رساند و باری هم به خارج این
مملکت یعنی ممالک عراق و عرب و ترکان عثمانی و مصر سفر ها می
کرد و هم مرد باسواد شاعر و نویسنده متوسط سیاست پیشه یی بود
که پیش از سی سال آثار مؤلفه او را نمی شناختیم.

در سنه ۱۳۴۶ ش مرد پژوهنده یی برای مطالعه آثار خطی
کتابخانه پوهنتون اوپسالا در سویدن وارد شد. وی دو کتاب خطی
ابیوردی را در آنجا یافت یکی چارتخت منظوم و دیگر انیس
العاشقین مشتمل بر حکایات منثور باشد.

این هر دو کتاب در سنه ۸۹۸ ق که سال وفات جامیست غالباً به
خط نستعلیق متوسط خود مولف نوشته شده و بر نخستین صفحه آن
نوشته است: "بر نظر اولی الابصار پوشیده نباشد که مصراع اول این
کتابرا حضرت قلب نامی مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی عنایت
فرمودند"

بر همین صفحه مالکان متعدد کتاب در سنوات مختلف امضاء
کرده و ملکیت خود را بران ثبت کرده. مثلاً عبیدالله عاشق ۹۵۵ ق.
مصطفی حافظ مصر ۱۰۷۸ ق، محمد بن الحاج ولی الدین ۱۱۱۳ ق
و هم شخصی بنام پیراحمد یادداشت ذیل را بر همین صفحه نوشته
است:

"چارتخت: مصنف جناب سیادت ماب سعادت اکتساب منظور
انظار السلاطین جامع الفضایل و الکمالات حاج الحرمین الغازی فی
سبیل الله امیر سید حسین ابیوردی ادام الله تعالی فضایله و شرح
صدره و رفع قدره. کتب فی ربیع الاول سنه ثمان و تسعین و ثمانمانه
... کتبه العبد پیرمحمد. (۸۹۸ ق)

از طرز خطوطها و نامها میتوان گفت که این کتاب در ۹۵۵ ق تا
اوایل قرن (۱۲) هجری در مملکت عثمانی بوده و بعد از آن در سنه
۱۷۸۳ م - ۱۱۹۸ ق در ملک یک شخص فرنگی بنام "عدهلف

فريدريك استور تسانبرگ" در آمده و غالباً بوسيله او به اروپا انتقال يافته و اكنون در كتابخانه اويسالا محفوظست.

چارتخت در حدود يکهزار و ششصد بيت مثنوی بحر رمل مسدس مزاحف است مصدر به اين ابیات :

ای بدرگاه تو شاهان داد خواه
ما رعیت جمله و تو پادشاه
هر کجا باشد شهی در کاینبات
چون شه شطرنج پیشت جمله مات
از سر عجز و نیاز ای پادشاه
تاجداران راست سر بر خاک راه

در سبب تالیف چارتخت گوید :

یک شبی در مکه عالی گهر
در حرم بنشسته بودم پیش در
جان من از فکر مضطر گشته بود
قامتم چون حلقه در گشته بود
چون زدم در حلقه آن خانه دست
نالیه و زاری نمودم، لیک پست
کای خدایا تا بکی باشم چنین
پایمال غصه های آن و این
هر دم یک گوشه محروم افگنی
گاه در ری، گاه در روم افگنی!
ناگهم از غیب آمد این بگوش
غم مخور در نظم این احوال گوش
چارتختیست از اقالیم جهان
هست بر هر یک سلیمان زمان
هیچ تختی نیست چون این چارتخت
هیچ بختی نیست چون این چارتخت

مطلع گشتی چون بر اسرار شان
بر خلائق شرح کن اطوار شان
این رساله چون شود روزی تمام
چار تختش نام سازی والسلام

بعد ازین زیر عنوان تخت اول در بیان احوال ممالک روم، مدح سلطان بایزید خان دوم (پادشاه هشتم سلسله عثمانی ۸۸۶ - ۹۱۸ ق) گفته که :

مرجع دولت پناه اهل دید
پادشاه پادشاهان بایزید

این مدیحه سرایی به ستایش احمد پاشا - که در هند منتفی بود و از راه هر مزی به شیراز آمد و مؤلف هم از تبریز با او به استانبول رف - و باز مدح شهزاده سلطان احمد چلبی می انجامد و پس ازین گفتاری در وصف تخت استنبل (کذا قسطنطنیه) دارد :

هست استنبل زوسعت در جهان
مومن و گریست آنجا در امان
پیش دیوارش نماید چرخ پست
قلعه گردون ازو یابد شکست
زیر دیوارش پراز توپ و تفک
در خطر باشد ازو برج و فلک

بدین نمط از حصار متین و قصور و جوامع و باغها و کشتی های ایستاده در سواحل و دیگر مناظر دلکش، این شهر بحث میراند و چون مرد نظر بازو حسن دوست است، یکی از میناظر را چنین توصیف میکند:

هر طرف قصری و هر سو منظری

حله گ از هر طرف مه بسک

پیش هر منظر نشسته دختران
هست گویا طینت ایشان ز جگر
صد پسر استاده بر پیا پیش قصر
می شود از روی ایشان خلق حصر
عالمی از بهر اینها داده جان
این جماعت داده بهر دختران

بعد از استانبول به شهر ادرنه میرود و از سناری که ساعت خود کار را در آن ساخته بودند تفصیل میدهد و در دشت خرگاه (غزدی) به حضور سلطان بایزید میرسد و نامه سلطان یعقوب پادشاه ترکمن را تقدیم میدارد و مورد نوازش و انعام سلطانی میگردد و در موكب سلطانی تا صوفیه می رود و هنگامیکه پادشاه آنجا برای تقدیم باج و خراج پیش سلطانی می آید او را چنین تصویر میکشد

پادشاهش بسود بسویاری دراز
در خرامش بسود مانند گراز
داشت روی زرد و چشمان کبود
چون بتی کش زیور از خرمهره بود
آنچه دیدم از خراج کافران
قاصرست از وصف آن شرح و بیان
یک ارا به بود پر از اشرفی
در عیارش گشته گم صد صیرفی

ابیوردی صدر دربار هرات شبی حضرت جامی را در خواب می

بیند :

سرنهادم یک شبی رفتم بخواب
خویش را در کعبه دیدم پیش باب
کردخانه هیچ جا یکتن نبود
هیچکس آنجا بغیر من نبود

ناگهان پیروی در آمد در طواف
لوح دل از نقش هستی کرده صاف
بر زمینش پانسودی هیچگاه
طوف کردی در هوا آن پیر راه
چون که دیدم صورت حال آنچنان
گشتم از دنبال او من هم روان
پای من هم بر زمین جایی نسود
رهبرم در طوف چون آن پیر بود

بدین نهج

ابیوردی به تلقین روحانی جامی بفکر زیارت حرم مکه می افتد و به استانبول می آید و از دربار خلافت رخصت میخواهد ولی :

هر چه می جستم بمن می دادشاه
غیر رخصت کان ندادم تا سه ماه

ابیوردی تخت نخستین کتابرا باخذ اجازه سلطان در استانبول
حم می کند و در تخت ثانی احوال ممالک عرب را باز مینماید. بحلب
و شام و قدس می آید و نمونه و صنف حرم قدس چنین است :

بود شهر قدس چون خلد برین
مهو شانش ز سر کرده عورعین
هست واقع در میان او حرم
عالمی آنجا ز سر کرده قدم

صد شرف دارد ز مینش بر فلک

ساکنا نش نیز بر ملک و ملک ...

چون با کاروان مصر به این کشور میرسد گوید :

عیش و عشرت بس در آنجا شایعست
حاصل قصه که مصر جامعست

درینجا مقرب السلاطین حافظ عبید ابیوردی که

سا لها در هند آن شیرین زبان

بود نایب پیش مخدوم جهان

و همشهری اوست فیضی را به حضور سلطان قایتبای می برد که

در مدح او گوید

نیل از بحر کفش يك جرعه نوش

کعبه از تشریف او یکجا مه پوش

چون کرم دارد، خدایش از کرم

کرد او را حاکم هر دو حرم

فیضی که مرد خراسانی نظر بازی بود از تمام فیوض دربار مصر.

بر جمال پادشاه زاده عالمیان میرزا حسین بن اغرلو محمد شیفته

گردیده و میگوید

ناگهم از لطف یاری کرد بخت

دیدم آنجا یوسفی در پیش تخت

روی او خوشتر ز برگ ارغوان

قامتش موز و تتر از سر روان

به زیاقوتست آن لعل لبش

تازه و سیراب سیب غبغبش

چون به مژگان مرغ دل را کرد صید

نام او پرسیدم از حافظ عبید

بعد از آنکه در مصر گنبدهای اهرمن (اهرام) و جوامع و درپای

نیل و مقیاس آنرا می بیند، با کمال عقیدت و اخلاص به حرمین رو

می آورد و در وصف حرم مکه داد سخنوری میدهد و از آن جمله

گوید :

در شرف باشد حرم مانند عرش

بلکه عرشی باشدش هر سنگ فرش

آستان او فلک حشمت بود

پیش صحنش صحن گردون کم بود

ریزه سنگش به از انجم بود

اکنون به آرامگاه پیامبر خدا به مدینه طیبه با او میرویم (علی

صاحبها التحیه والسلام)

در مدینه چون که منزل ساختیم

ترک تن کردیم و با دل ساختیم

دل شد از تن غافل و فارغ ز غم

چون کبوتر بود در گرد حرم

آن حرم چون جنت الماوا بود

چون درو قبر رسول ما بود

بعد از تشریف به زیارت حرمین با قافله حاج روی به طرف شام می

نهد و فصلی درباره دزدان بادیه و اوضاع ناهنجار ساریان و میر حاج

و دشواری های سفر، منظوم می سازد و چون به دمشق میرسد گوید

آمدم چون من بگلزار دمشق

از وطن در دل فتادم خار عشق

قطع منزل می نمودم روز و شب

آمدم تا من به تبریز از عرب

تخت ثالث کتاب در احوال ممالک آذربایجان است که پایتخت

آن شهر تبریز بود و در آنجا سلطان یعقوب ممدوح جامی پادشاهی

نیکخو و عالم دوست حکم میراند و قاضی صفی الدین عیسی نامدار

امور دولت او بود. که فیضی را به حضور شاه بر دو معرفی داشت و

همرکاب سلطان به سهند و گرجستان و شهر اخسحار رفت و در فتح بلاد

آن سر زمین و جنگها شرکت کرد و با شاه به تبریز برگشت و در آنجا

بود که نامه یی از هرات به خط جامی باو رسید

آن سلیمان فر، از آنجا تیز رفت

غز و کرد و جانب تبریز رفت

آمد م همره بدان نیکو صفات
نامه یی ناگاه آمد از هرات

فیضی مخلص شنوای حضرت جامی بود و به مجرد رسیدن نامه او عزم وطن کرد و چون سلطان یعقوب نیز جامی را نهایت گرامی میداشت، باو اجازت سفر به خراسان داد و بنابراین تخت چهارم را در بیان احوال ممالک خراسان منظوم کرد و رسیدن خط مراد خود جامی را چنین سرود:

بود خطی چون خط مه پیکران
از سوادش عالمی را تازه جان
گشت روشن از سوادش چشم من
گوئیما از یوسف آمد پیرهن
چون ز نورش پرتوی بر من فتاد
همتم بر اوج گردون پا نهاد
بود این نور از ضمیر روشنی
کز فروغش گشته عالم گلشنی
دیده ارباب بیانش "تور دین"
هست "جامی" حامی اهل یقین
بود مضمونش که فیضی از سفر
بایدت کردن چو ما قطع نظر
در نور داز خود بساط ما و من
ترک غربت کن بیا سوی وطن
مطلع گشتم چو بر مضمون آن
ساختم بیخود فدایش نقد جان
بنده فرمان او از جانم شدم
چون غلامان تابع فرمان شدم

باینگونه فیضی بهرات شتافت و به آستان حضرت جامی رسید

یافتم چون التفات اهل دل
طی منزل می نمودم متصل
تا به معراجی رسیدم ناگهان
بود چون خاک در او آسمان
در لطافت همچو خورشید منیع
بود بسیاری جناب او رفیع
بر ترست از هر چه گویم پایه اش
هست گردون پرتوی از سایه اش
او بر فعت د رجهان نامی بود
آستان حضرت "جامی" بود
چونکه سودم سر بمعراج چنان
چشم من افتاد بر قطب زمان
سوی او بیخود به فرق سر شدم
پای او بوسیدم و سرور شدم
فیضی نامه سلطان یعقوب را به محضر شریف جامی تقدیم داشت:

نامه شه بوسه دادم از ادب
پیش بردم، بستد آن بحر حسب

نوازش جامی از فیضی واسکان او در جوار خویش

ریخت پیشم از معارف دانه یی
در جوار خویش دادم خانه یی
دانه عرفانش تایموم التناد
منتظم چون دانه های سبزه باد

روز دیگر او را به محضر امیر علی شیر بردند:

روز دیگر دولتم شد رهنما
برد نزد حاتم دوران مرا
سرفراز ملک و میر مملکت
در بحر علم و کان معرفت

مرجع ارباب دانش کز شرف
میزند پیشش بسی تحریر صف

از صفات شخصی امیر علی شیر

سخاوت

در سخاوت هست میر نیکخو
مثل حاتم، بلکه حاتم مثل او

شاعری

در گلستان معانی از صفا
باشدش مانند پلبل صد نوا
از گل اشعار رنگینش جهان
شد سراسر، همچو جنت گلستان

معما کویی

عالمی را از معمایش مدام
چون معما می کشاید دل تمام

ابنیه خیریه و رباطها :

چون بقا خیر او بیناد شد
ربع مسکون سر بسر آباد شد
خلق پردید از رباط او جهان
گفت دنیا را رباط از بهر آب

حوامع

گرزند بر جامعش پهلو سما
اوفتد همچو زمین در زیر پا
پادشاهان و امیران آنچه بود
روز جمعه بود آنجا در سجود

مدارس

از مدارس بر فلک افراشت طاق
در گذشت از عرش طاق و هم رواق

حانقه ها

حانقه را ساخت هم طاق چنان *
شد برابر طاق این با طاق آن
کرده از فیضش بسی پیران راه
طی منزل در درون خانقاه

دارالشفاء (شفاخانه)

ساخته دارالشفایی چون فلک
عاجز از تعریف او فهم ملک
هر مریضی کوبدو کرد التجا
او شفای یی یافت زان دارالشفاء
خسته می یابد شفا از روی صریح
نیست او را چون طبییی جز مسیح
پرتوی از یمن او هر جا که تافت
قباض ارواح آنجواره نیافت

اشاره به ترک مهر برداری :

شهریاران جمله در فرمان او
سرفرازان بنده احسان او
صفحه چرخ از نشان های کمر
مهر یک مهري بود از خاتمش
خاتم افگند و گذشت از امر پست
ملک را آورد چون خاتم بدست
از ضمیر روشن و رای صواب
گشت عالمگیر همچون آفتاب

* کذا در مطبوع؟ شاید چنان باشد

فیضی نامه سلطان یعقوب را بنام میر علی شیر هم آورده بود و آنرا تقدیم داشت و امیر گفتش : که فردا باید به آستان سلطان حسین بهادرخان مشرف شد :

گفت فردا بایدت ای نیکمرد
پایه تخت همایون بوسه کرد
شد چو فردا با خودم همره کرد
شاه را از حال من آگاه کرد
ناگهانم میردربان داد ببار
تا که بوسم پایتخت شهزبار
چون نظر کردم بسوی تخت شاه
بود معراجی برو ظل اله

پس ازین مدح بالا بلند اغراق آمیز شاهست، که میر نامه سلطان یعقوب را از دست فیضی میگیرد و بدست سلطان حسین میدهد

روی سودم بعد از آن بردست شاه
تت بر گردون زرشکم مهر و ماه
بوسه دادم نامه شاه جهان
دری بارج وفا یعقوب خان
دید چون سلطان بدستم خط شاه
کرد سوی میر دانا دل نگاه
نامه را گفتا که از دستش بگیر
میر از من بستد و سلطان زمیر

در تخت چهارم گفتارها در مدح شهزادگان بدیع الزمان و وصف باغ چهار آرا و باغ زاغان هرات و ستایش مظفر حسین میرزا هست، که هر یکی برای دریافت وضع دربار و فرهنگ و مدنیت هرات خواندنی است.

از گفتار اخیر کتاب "رسالت بنده کمینه بخدمت سلطان عالمیان یعقوب خان" بر می آید که امیر حسین فیضی را از دربار هرات به

تبریز و دربار سلطان یعقوب به سفارت (رسالت) فرستاده بودند درین فصل فواید فراوان تاریخی نهفته، زیرا رجال آن دربار و رسوم پذیرفتن قاصد و سفیر و اوضاع هنری و سیاسی و درباری را تصویر میکشد و در جمله هدایای میر علی شیر دیوان ترکی او را به خط سلطان علی مشهدی پیشکش میکند و شیخ نجم سلیمان جمله الملک دربار تبریز در جوار خانه خود باو مسکن میدهد :

شیخ گفتا کین تبرکهای میر
می ندارد در جهان هر گز نظیر
خاصه دیوانش که بحر معنیست
پاک از خاشاک لای و دعویست
بیت او چون بیت جنت معتبر
شاهد معنی جو حورا جلوه گر
شاهدی کز زیور حسنست پر
گشته از سر تا به پایش غرق در
چشم او ترکی ست دایم باده نوش
کزدل ترکان ر باید صبر و هوش
خطش از مشکی بود کز بسوی او
گشته ترکان جهان هندوی او
جمله پاک و خالص از عیب بدیست
کاتبش سلطان علی مشهدیست
تا قلم بر لوح هستی زد رقم
مثل او کاتب نیامد از عدم
کرد بنیادش چو آن فرخنده فال
کلك سعیش زد رقم در هفت سال
بهر شه شد در ازل این نامزد
آنچنان شه را چنین یوان سزد ...
دید چون دیوان دگر دیوان نداشت

فیضی در تبریز نوازش فراوان دید و بعد از یکماه رخصت انصراف یافت و به هرات آمد و بامیرعلی شیر یکجا در مرو به حضور سلطان حسین رفت و از آنجا همراکاب میر به استرآباد و ضبط آن سرحد روی آورد و باز به موکب شاهي پیوست و در شکارگاه "خوله گفتار" شرکت کرد. و چارخت خود را به مدح شاهزاده میرزا ابو تراب و گفتار در مدح جمله الملک معتمد خواجه مجد الدین خاتمه داد.

انیس العاشقین :

کتاب کوچکی است در هفتاد و پنج صفحه مثنوی به تقلید گلستان سعدی با آوردن ابیات در بین نثر، که سبکش روان و در مزایای ادبی متوسط است و خودش در دیباچه اعتراف داد که "پس مناسب آنست که آن حکایات پریشان را جمع سازی و درباب عاشقی و معشوقی هذبان چند تالیف نمایی و آنرا انیس العاشقین نام نهی، تا عاشقان مهجور را انیسی و نیز محبوبان مغرور را جلیسی باشد. چون قلم بر کاغذ نهاد ناگاه آمدش بیاد، که با وجود گلستان، آن مظهر عشق حقیقی و مجازی شیخ ... شیرازی نسخه تو چه نماید؟

و عروس سخنت چگونه دل رباید؟ باید؟

گلستان کز گلشن گلهای بستان
شده پژمرده در صحن گلستان
نسیمش پرورد سرو چمن را
شمیمش جان دهد اهل سخن را
نظر افتد چو کس را سوی گوهر
نبیند جانب خرمهره دیگر
زلال خضر میگردد چو پیدا
چرا باید خورد کس آب دریا؟
زخورشید آنکه دایم نور دارد
زنور شمع خود را دور دارد

با چنین آغاز سخن، ابیاتی در مثنوی به مدح سلطان حسین می سراید. عدالت و سخنانی و عقل و علم و فصاحت او را میستاید و مقدمه کمار خود را چنین می نهد: "بدانکه حضرت مالک الملک در بدو فطرت در اقلیم بدن انسان که عالم صغیر است دو شهر بنا کرد یکی دماغ و پادشاه آن عقلست و دیگری دل و آن نیز تعلق به عقل دارد فاماتختش دماغست. و صبر را عقل بطریق نیابت به حکومت شهر دل فرستاده بود، تا بحکم و مصالح آن قیام نماید. و عقل را جاسوسی بود که نام وی بصیرت بود و صبر را جاسوسی بود که نام وی بصر بود، و در شهر دل دیوانه یی بود که نامش عشق بود، و جوانی بود که نامش حسن بود، و عشق و حسن هر دو شیفته یکدیگر بودند. عشق دایم طغیان می نمود و خلل بسیار بسبب او در شهر دل را می یافت. صبر او را بحکم عقل مقید زنجیر بلا نمود در زندان فراق محبوس کرده بود، و حسن بواسطه هجران انیس و دوری جلیس از شهر دل بیرون رفته روی بوادی هجران نهاده این بیت میخواند:

سوی صحرايي پی عیش و تماشا میروم
بیتو بر من شهر تنگ آمد بصحرا میروم

با چنین مقدمه سازی، که بناء زیبا شناسی و جمال دوستی آنوقت تواند بود، گفتاری در آغاز مخالفت عشق و عقل دارد، تا آنکه در گفتار دیگر بر توجه عقل بجانب شهر دل سخن میروود و معرکه عشق و عقل گرم میگردد و گوید:

ای باد عشق مشعله عقل را بکش
مارا بسست روشنی برق آه ما

بعد ازین درباره عشق مجازی و محبت حقیقی هجده حکایت از وقایع زندگانی خود را در بلاد مختلف فرنگ و اسلام مینویسد، که هر یکی لطفی و ملاحظتی دارد، و اگر این حکایات واقعی و راست باشد

بر لطافت مزاج و جمال پرستی و حسن خلق و بیان نویسنده دلالت دارد، و از جهانگردی های او خاطرات شیرین و خواندنیست، و اینک یک حکایت بطور نمونه :

"در قلاته که یکی از شهرهای فرنگست، روزی در برابر دیری نشسته بودم که قریب پنجاه کس از فرنگان در آن دیر در آمدند و فرنگ پسری نیز با ایشان در آمد، که ماه تمام پیش عارضش بی تاب، و چشمه خورشید از رشک رخس بی آب بود، به خاطر رسید که من نیز درایم و تماشایی نمایم، چون در آمدم دیدم که این جماعت مدور ایستاده اند. پیری از دایره یک گام به درون دایره در آمد و از مقابلش آن پسر نیز یک گام به درون دایره در آمد و آن پسر بزبان فرنگی چیزها میگفت و دیگران مستمع می بودند و من در کجی ایستاده بودم و مشاهده این حال میکردم، و از مسلمانان بغیر از من کسی نبود. چون ساعتی گذشت آن پسر در میان دایره، چون مرکز قرار گرفت و هر کسی از دایره پیش می آمد و روی پسر را می بوسید. تا آنکه تمام این جماعت پسر را بوسیدند. چون دایره را ویران کرده آهنگ بیرون رفتن کردند، سرعت نمودم و در دیر را بگرفتم و ایشان را به زبان ترکی سوگند دادم، که غرض ازین اجتماع چه بود؟

گفتند: که این پسر عاشق دختری بود و مدتی محنت میکشید تا امروز میسر شد که دختر را باوی عقد بستیم، این پسر خطبه خواند و ما تمام گواه شدیم و بوسه دادن مبارکباد بود.

گفتم که من در وقت خطبه حاضر بودم، چه باشد که مرا هم بگذارید که مبارکباد کنم. همه یکبار خندان شدند و بیکیدیگر گفتند که این مسلمان مرد ظریفست. چون بیرون آمدند به آشنایان خود این حکایت را گفتند و بمن اشارت کردند. ایشان نیز خندان شدند و پسر را باتفاق آوردند تا دست مرا بوسید.

رباعی :

بايد که کسی ظریف و دانا باشد
چه گبر و مسلمان و چه ترسا باشد
سودی نکند چون که نباشد دانش
گر ملک سلیمان بکف م باشد ...

درین حکایات از بودن خود در بلاد مختلف صحبت کرده مانند : شب ماهتابی در بین القصرین مصر و قلعه بعلبک و شهر دمشق و حرم قدس مسجد اقصی و قسطنطنیه روم و انگوریه (انقره کنونی) و شهر ادرنه و تبریز و حلب و حماوسواس و سلطانیه که در تمام این بلاد واقعات نظر بازی ها و عشق بازی های خود را یا جوانان گلروی طنز و زیبا نوشته است.

بر ورق اول این کتاب می نویسد :

" این قطعه منقول است از خط مبارک حضرت قطب نامی مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی قدس سره، که در تعریف این کتاب فرموده اند و بر ظهر نوشته اند :

باسمه سبحانه :

بنگر این گلشن لطایف را
دلکش و دلکشا چورصه حور
نظمه هایش جواهر منظوم
نشر هایش لئالی منشور
بادش این نوکشیده حرف هنر
از سر انگشت عیب جویان دور

(الفقییر عبدالرحمن الجامی عفی عنه، م)

از متن هر دو کتاب ابوردی پیداست که این مرد سیاست و سفارت و دربار و پیکار، و نویسنده متوسطی بوده که سر رشته و ذوق میانه ادبی و شاعری هم داشته و ظرافت و جمال دوستی در نهادش مخمر بود و لطافت کلام او را بدربارهای شاهان و محافل امراء مقبول میداشت و با دانشمندان و گویندگانی مانند جامی و امیر علی

شیر محشور بود و باید این شاعر و مؤلف درجه متوسط را در تاریخ رجال و ادبیات خود بشناسیم.

در قطعۀ بالا حضرت جامی انیس العاشقین را دلکش و گلشن لطایف نامیده ولی آنرا با کلمات "نو، کشیده حرف هنر" تعیین درجه کرده و میخواهد که از سر انگشت ناقدان و عیب جویان دور بماند در حالیکه در خور انتقاد است! وجدت و براعت و ابتکاری ندارد و گاهی خواننده نقاد باین فکر هم می افتد که برخی از حکایت هایش مصداق "جهان دیده بسیار گوید دروغ" نباشد.

نظیر این کتاب در آن عصر کتابیست بنام مجالس العشاق منسوب به سلطان حسین بایقرا مهدوح فیضی که بابر آنرا تالیف کمال الدین حسین گازرگاهی میداند و با نظر انتقادی که دارد درباره این مؤلف و کتابش چنین مینویسد:

"کمال الدین حسین اگر چه صوفی نبود، متصوف بود در پیش علی شیر بیگ این چنین متصوفان جمع شده و جدوسماع مر کرده اند... یک تصنیفی دارد مجالس العشاق نام، به نام سلطان حسین بایقرا بسته نوشته است، بسیار سست و اکثری دروغ بیمزه و بی ادبانه حرفها نوشته... این عجب امریست که در دیباچه سلطان حسین میرزا تصنیف و تحریر من است گفته و نوشته..." (۵)

مجالس العشاق در هفتاد و پنج مجلسی بنام سلطان حسین بایقرا طبع لکهنو ۱۳۱۴ ق نظیر انیس العاشقین تواند بود. که هر دو محصول فکری یک عصر اند و از نظر موضوع و معنی و ادب و انشاء هم در آثار طراز اول شمرده نه خواهند شد اگر چه هر یکی بجایش متضمن فوایدی هم هستند، و شناسایی آن برای پژوهندگان سودمند است. ناگفته نماند که متن این دو اثر حسین ابیوردی فیضی در جلد پانزده فرهنگ ایران زمین ۱۳۲۷ ش از زوی سواد عکسی مخطوطه

پوهنتون ادیسلا بسعی دانشمند ایرج افشار انتشار یافته است (۶)

ماخذ

- ۱ حدود العالم صفحه ۵۶
- ۲ علی شیر: مجالس النفايس ص ۲۷۳
- ۳ خواند مير: حبيب السیر جلد چار ص ۳۰۳ و ۳۰۵
- ۴ احمد غفاری: نگارستان ص ۳۳۶
- ۵ بابرنامه ص ۱۱۲ طبع بمبئی ۱۳۰۸ ق.
- ۶ مجله کتاب، سال ۱۳۶۰ ش، شماره دوم، ص ۱ - ۲۰